

۳۰ خرداد ۱۳۶۰



باز بینی یک رویداد تاریخی پس از سی سال

جمعه ۴ تیر ۱۳۹۰ - ۲۴ ژوئن ۲۰۱۱

حمید نوذری

خرداد ۱۳۶۰ نقطه‌ای عطفی در تاریخ پیکار دموکراتیک مردم ایران است. با این همه این رویداد تاریخی که مسیر زندگی اجتماع و اشخاص بسیاری را دگرگون ساخت و فاجعه‌ی بزرگی برای کشور به بار آورد، از یادها گریخته است. بررسی رسانه‌های اپوزیسیون نشانگر آن است که این واقعه در زندگی سیاسی جامعه‌ای تبعیدی نیز جایگاه بایسته‌ی خود را ندارد و بیم آن می‌رود که در هاله‌ای از فراموشی فرو رود.

درآمد؛

سی سال از ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ می‌گذرد. یادآوری روندهائی که به آن راه پیمائی بزرگ انجامید و اختناقی که در پی آن آمد موضوع این بررسی است. چونکه اسناد نویافته‌ای در این زمینه به چاپ نرسیده است، اساس نوشته خود را بر متون زیر نهاده‌ام:

“گورستانی چندان بی‌مرز شیار کردند” مهنار متین و ناصر مهاجر، آرش ۷۷-۷۸، خرداد ۱۳۸۰

مهنار متین و ناصر مهاجر، “کشتار ۶۷، پرده دوم خرداد ۶۰”، asre-m-koshtar.html/nou.net/۱۳۸۵/aban/۱۸

هنوز در برلن قاضی هست، ترور و دادگاه میکونوس- پاینده/ خدایلی/ نوذری- نیما ۲۰۰۰

از آنرو که این متون آزمون زمان را از سر گذرانده و همچنان بر جایشان محکم ایستاده‌اند و به گمانم پژوهش‌های آینده در جهت تعمیق و تکمیل این بررسی بر پایه این متون بنا خواهند گشت.

غروب یکشنبه، ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ سیمای جمهوری اسلامی اعلام کرد “۱۵ مفسد فی‌الارض و محارب با خدا، ظهر امروز در زندان اوین تیرباران شدند”.

دادستانی انقلاب جمهوری اسلامی ایران درباره‌ی “عاملین اغتشاشات ۳۰ خرداد [۱۳۶۰]” دو اطلاعیه صادر کرد. در یک خبر اعدام هفت تن و در دیگری خبر اعدام هشت تن را اعلام کرد. اعدام شدگان، اما مدت‌ها پیش از ۳۰ خرداد ۶۰ و به اتهام ارتکاب “جرائم” دیگری دستگیر شده بودند. در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ چه اتفاقی افتاده بود؟ نگاهی به حکومت دو سال و نیمه‌ای جمهوری اسلامی ایران می‌تواند پاسخگو باشد.

جمهوری اسلامی ایران از همان ابتدا پدیده‌ای نابهنگام و ناهمخوان با زمانه‌ی خود، رهبران و پاپوران این به اصطلاح جمهوری، در

مبارزات دهه‌ی چهل و پنجاه خورشیدی، به ویژه در میادین اصلی فعالیت سیاسی (دانشگاه‌ها، فضاهای روشنفکری، زندان و خارج از کشور) در حاشیه قرار داشتند. با اوج‌گیری جنبش مردمی بود که آن‌ها رفته رفته از حاشیه به متن کشیده شدند و سپس به دلایلی که از حوصله‌ی این گفتار خارج است، قدرت را به چنگ آوردند و در یک فرماندای غیردموکراتیک نام جمهوری اسلامی را بر آن نهادند. برخی از بنیانگذاران و رهبران این قدرت که تجربه‌ی کار سیاسی - تشکیلاتی داشتند و تجربه‌ی زندان را از سر گذرانده بودند نیک می‌دانستند وجود یا عدم وجود شخصیت‌ها، رهبران و سازمان‌های سیاسی مخالف، چه تاثیر تعیین کننده‌ای بر زندگی و بالندگی یا مرگ و میر نیروهای سیاسی یا اجتماعی دارد. آنها همچنین می‌دانستند که از میان برداشتن برخی از رهبران و کادرهای جریان‌های مخالف، مالا به معنای ضعیف کردن، نا کارآمد ساختن و از میان برداشتن جنبش‌های اعتراضی نیز خواهد بود و واپس نشان دادن آن‌ها برای مرحله یا مراحل.

از این رو بود که اندک زمانی پس از به قدرت رسیدن، سیاست از میان بردن مخالفین، چه فرد و چه تشکیلات، را در دستور کار خود قرار دادند و آن را به شکل غیررسمی پیش بردند. دل‌مشغولی قدرت‌مداران جدید تنها از میان برداشتن شخصیت‌ها و تشکلات مخالف نبود، بلکه جلوگیری از تشکیل هر تشکل و انجمن مستقل و مخالف اصولی نظام نیز بود.

بدین سان خشونت سازمان‌یافته علیه مخالفین در دستور کار قرار گرفت. اعدام بی محاکمه یا محاکمات چند دقیقه‌ای سران و وابستگان رژیم گذشته، حمله به مراکز بهائیان و کشتار رهبران آنان، حمله به تظاهرات زنان، به رگبار بستن گردهم‌آیی ترکمن‌ها و ترور رهبران آنها، به خاک و خون نشان دادن مبارزان راه "دموکراسی برای ایران - خودمختاری برای کردستان"، قلع و قمع کردن روزنامه‌ها و تشکلات، تعطیل دانشگاه به بهانه‌ی "انقلاب فرهنگی" ... زمینه‌ساز برپایی نهادهای جمهوری اسلامی (مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی و...) و تصویب قانون اساسی شد که بر اساس آن تبعیض میان زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان، دیندار و بی دین و... قانونی شد. تصویب و راه‌اندازی قوانین جزای اسلامی، سنگسار، قصاص و شکنجه و ترور و آدم‌ربایی راهکار اجرای این قانون اساسی بود.

در ۱۱ بهمن ۱۳۵۹ دومین جلسه‌ی هماهنگی مقابله با احزاب و گروه‌های "ضدانقلاب" به کار خود پایان داد. این جلسه پس از متمایز کردن "گروه‌های متخاصم" از "گروه‌های مخالف" اطلاعی‌ای در ۱۵ بند منتشر کرد. لیست شرکت‌کنندگان در این جلسه‌ی تدارک مرگ و ترور در دست است.

اعتراض به این خشونت روزانه، سازمان یافته و دولتی، کار روزانه‌ی گروه‌ها و گرایش‌های متفاوت سیاسی، اجتماعی و مدنی در دو سال و نیم اول انقلاب بود. روزی نبود که گزارش یا خبری در مورد شکنجه،

آدم‌ربایی، ترورهای مخفیانه و... به گوش نرسد و یا در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ی مخالفین منعکس نشود. میتینگ ۱۴ اسفند ۱۳۵۹ در دانشگاه تهران و دستگیری چند تن از اغتشاش‌گران و حمله‌کنندگان به این میتینگ رسمی رییس‌جمهور وقت، باعث شد که دیگر همه و همه بدانند سر نخ خشونت‌ها در کجاست. این آغاز پایان رییس‌جمهور وقت نیز بود. طرح بهمن ۱۳۵۹ در فروردین ۱۳۶۰ تصویب شد. و گفتنیست که بسیاری از اعدام‌شدگان ۳۱ خرداد ۱۳۶۱، کوتاه‌زمانی پس از تصویب این طرح در فروردین ۱۳۶۰ دستگیر شدند و به "اتهامات" مختلف راهی زندان‌ها گشتند.

در ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ در اعتراض به عزل یا کودتای "شرعی" علیه رییس‌جمهور وقت، ابوالحسن بنی‌صدر، راهپیمایی عظیمی با حضور بیش از پانصد هزار نفر در تهران برگزار شد که فراخوان اصلی آن را سازمان مجاهدین خلق ایران داده بود. بخشی از نیروهای چپ، لیبرال، دموکرات و ملی در این تظاهرات شرکت کردند. این اعتراض مسالمت‌آمیز نیز به مانند دیگر راه‌پیمایی‌ها و گردهم‌آیی اعتراضی، به خون کشیده شد. از ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ تا اوائل سال ۶۳ موج بی‌نظیری از دستگیری، شکنجه، کشت و کشتار و اعدام در دستور کار بود که با شروع عملیات مسلحانه‌ی مجاهدین در ۶ تیر ماه ۱۳۶۰ حدت و شدت یافت. روزنامه‌ها به طور مرتب خبر از اعدام‌های ده‌ها و صدها نفر می‌دادند. از تعداد واقعی کشته‌شدگان این دو سال و چند ماه اطلاع دقیقی در دست نیست و گاه به ارقامی بالای ده هزار نفر برمی‌خوریم.

۳۰ خرداد ۱۳۶۰ نقطه‌ی مهمی در تاریخچه‌ی پیکار دموکراتیک مردم ایران پس از انقلاب ۵۷ است. پس از آن تاریخ حکومتی در ایران مستقر شد که کشتار و ترور مخالفین در داخل و خارج، به صورت رسمی از وظایف وزارت اطلاعات تازه تاسیس شده‌ی آن بود.

با این همه این رویداد مهم تاریخی به تدریج از یادها گریخت، به دلائل مختلف و از سوی نیروهای متفاوت سیاسی و اجتماعی و مدنی: اصلاح‌طلبان اسلامی امروز که بخش اعظمی از آنها حزب‌اللهی‌دیرروز بودند طراح و سازماندهی اصلی این سیاست سرکوب‌می‌باشند؛ البته در همکاری با دیگر جناح‌ها و دار و دسته‌های سازنده‌ی جمهوری اسلامی. و طنز تاریخ این که این‌ها در این چند سال گذشته خود به "منافقین جدید" و "فتنه‌گران" و "همدست و بازیکه‌ی نیروها و دولت‌های خارجی" قلمداد شده‌اند و با همان برخوردها، برچسب‌ها و انگ‌ها که خودشان در دهه‌ی اول انقلاب به گرایش‌های مخالفِ دگراندیش می‌زدند، روبرو بوده‌اند. آن‌ها پس از این که از به حاشیه رانده شدند، گاه به تلویح و گاه به تصریح، شروع به تدوین روایت‌هایی از دهه‌ی اول پس از انقلاب کرده‌اند و دریغ که در مورد حوادث ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ روایت همگی آنها تقریباً همان روایت محافظه‌کاران و دیگر همدستان سابقشان است: افراط‌گری‌ها و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی مخالفین، به ویژه مجاهدین باعث به وجود آمدن این

خشونت شد. این دروغ‌ها کم کم به روایت رسمی تبدیل شد. این روایت اصلاح‌طلبان در ادامه‌ی خط عمومی سیاسی‌شان یعنی مداخلات با حکومتگران است. اینها نه هرگز در خیال گسست ریشه‌ای از این حکومت جهل و ترور بوده‌اند و نه در فکر رویارویی جدی با آن. اصلاح‌طلبان بنیاد این نظام تبهکار را باور داشته و دارند. پایبندی به "ارزش‌های انقلاب اسلامی" و "قانون اساسی" نشانگر آن است که جدال امروز "اصلاح‌طلبان" و "محافظه‌کاران" بر سر قدرت است. این جدال نه جدالی است تاریخی، نه جدالی است بر سر ارزش‌ها و نه حتی جدالی جدی بر سر مبانی فکر و فلسفه‌ی حکومت اسلامی.

اگر اینها می‌خواستند به ریشه‌ی خشونت ۳۲ سال گذشته در ایران برسند، می‌باید از مبانی فکری و فقهی این حکومت شروع می‌کردند و بر قوانین جزای اسلامی مکتب می‌کردند. بررسی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ اما احتیاج به تهوری سیاسی، نظری و اخلاقی دارد که اصلاح‌طلبان فرسنگ‌ها از آن دورند. سخن گفتن امروز آنها از "نهادهای مدنی"، "جامعه‌ی مدنی"، "حقوق بشر" و غیره تا زمانی که بر مبانی حق حاکمیت ملی، مردم‌سالاری، جدایی دین از دولت، آزادی وجدان (دین‌باوری و یا بی‌دینی)، آزادی‌های سیاسی، آزادی اندیشه و بیان، آزادی تحزب و تشکل، برابری حقوق زن و مرد، راهکارهایی برای همزیستی مسالمت‌آمیز اقوام و ملیت‌های گوناگون ایران و نیز عدالت اجتماعی استوار نیست، در جوهر جدالی سیاسی برای کسب و تقسیم مجدد قدرت است.

سکوت در مورد ۳۰ خرداد و پی‌آمد آن تنها منحصر به اصلاح‌طلبان نیست، بسیاری از "ملی-مذهبی‌ها" و "چپ‌هایی که آن زمان همراه و پشتیبان واپسگرایان جنایتکار بودند، همچنان آن فاجعه را به سکوت برگذار می‌کنند و از کنار آن می‌گذرند. فراتر از این، هنوز هستند گرایشاتی از این طیف که آن را توجیه می‌کنند و خشونت حکومت را اجتناب‌ناپذیر می‌نمایند. آنچه در بخش بزرگی در این گرایش به وضوح می‌توان تشخیص داد، همراهی‌های آنها با جناحی از جمهوری اسلامی ایران است و تنظیم کردن تاکتیک‌ها و استراتژی خود در هماهنگی با این نیروی مدافع "ارزش‌های انقلاب اسلامی" و "قانون اساسی" آن.

بخش‌های خیلی بزرگی از اپوزیسیون نیز عملاً این واقعه‌ی سیاسی را به فراموشی سپرده و یا به گونه‌ای تحریف‌شده آن را ارائه می‌دهند. مهم‌ترین از همه در این طیف مجاهدین خلق هستند که از طرفی تمامی جریان ۳۰ خرداد را انحصارطلبانه به خود نسبت می‌دهد و از طرف دیگر حاضر به قبول این واقعیت نیستند که روی‌آوری آنها به مبارزه‌ی مسلحانه و دست زدن به عملیات نظامی وحشت‌زا و برق‌آسا، اشتباهی فاحش در ارزیابی نیروها و آمادگی ذهنی و روحی مردم بود، فروکاستن "خلق" به تماشاگران صحنه و نیز به شکست کشاندن غیرعمد جنبشی که علیه آن کودتای "شرعی" به راه افتاده بود.

شواهد موجود نشان می‌دهد که گرایش‌های چپ به رغم آشفتگی فکری‌ها، کژی‌ها و کاستی‌ها و شناخت محدود و سطحی‌شان از گره‌گاه‌های

پیکار دموکراتیک، به اهمیت نبردی که درگرفته بود کم و بیش آگاه بودند و هوادارانشان در صحنه حضور داشتند. با شکست این جنبش، عقب‌نشینی و تبعید، فرصتی برای بررسی این کاستی‌ها و سستی‌ها به وجود آمد که متاسفانه به خوبی مورد استفاده قرار نگرفت. حرکات انحصارطلبانه‌ی مجاهدین به نوبه‌ی خود باعث شد که این بخش از نیروهای چپ نیز اندک اندک از بررسی آن واقعه‌ی مهم دوری جویند و پاره‌ای از ارزش‌ها، سنت‌ها و آیین‌های جنبش دموکراتیک مردم ایران را به دست فراموشی بسپارند. ۳۰ خرداد یکی از این وقایع مهم فراموش شده در تاریخ معاصر ایران است.

امروز سی سال پس از آن واقعه‌ی تاریخی و فروکش کردن جنبشی که دو سال پیش پس از به اصطلاح انتخابات دهم ریاست جمهوری در ایران روی داد، باز هم عده‌ای کشته، زندانی، شکنجه شده‌اند. بخش بزرگی از اصلاح‌طلبان و فعالین سیاسی و اجتماعی و مدنی به تبعید روانه شده‌اند، فضای بزرگی از مطبوعات خارج از کشور نیز در اختیار این نیرو قرار گرفته که از حمایت‌های همه‌جانبه‌ی آشکار و نهانی هم برخوردار است.

پس از این زورآزمایی خرداد ۱۳۸۸، جمهوری اسلامی پا به مرحله‌ی تازه‌ای از سوخت و ساز تضادها گذاشته است. دولت حاکم هم جناح‌های عمده‌ای از جمهوری اسلامی را در برابر خود دارد، هم مردم را و هم مخالفین اصولی نظام را. به نظر می‌رسد در این زورآزمایی جدید، هیچ یک از جناح‌های حاکم و محکوم حکومتی، توان حذف جناح دیگر یا دقیق‌تر بگوئیم حذف یک طیف سیاسی توسط طیف سیاسی رقیب را ندارد.

از تناقضات جدی کنونی می‌توان به تناقض میان جناح‌ها و طیف‌های سیاسی در ایران، مشکلات اقتصادی و هم‌صدایی جناحی از حکومت با مردم اشاره کرد.

آن جناح یا طیف از حکومت که اینک در "اپوزیسیون" قرار گرفته برای از دست ندادن پایه‌ی اجتماعی خود مجبور به ارائه‌ی برخی از خواست‌های مردم شده است، گاه به تلویح و گاه به تصریح، از این رو گرایشاتی از "خودی‌ها" یا "خودی‌های سابق که در دوره‌ی گذشته مغضوب واقع گشتند و موقعیت سابق خود را از دست دادند، مجبور به اظهارنظرهایی در ارتباط با نظام و منطق سرکوب و ترور دهه‌ی اول زندگی جمهوری اسلامی شده‌اند. در میان این طیف نیز برخی هنوز هم آن جنایت‌ها را ناگزیر و یا درست می‌دانند، و برخی منتقدانه به آن دوره می‌نگرند و شباهت‌هایی میان دیروز و امروز می‌بینند. واقعیت این است که منطق سرکوب ده یا پانزده ساله‌ی اول رژیم در داخل و خارج از کشور از بین بردن کامل مخالفان بود؛ به هر قیمتی. منطق سرکوب‌های دو سال گذشته ارباب و بر جای خود نشاندن مخالفین خودی است و ناسور کردن حرکت غیرخودی‌هایی که در موضع برانداختن مجموعه‌ی این نظام بیدادگر هستند.

خرداد ۱۳۶۰ نقطه‌ی عطفی در تاریخ پیکار دموکراتیک مردم ایران

است. با این همه این رویداد تاریخی که مسیر زندگی اجتماع و اشخاص بسیاری را دگرگون ساخت و فاجعه‌ی بزرگی برای کشور به بار آورد، از یادها گریخته است. بررسی رسانه‌ی های اپوزیسیون نشانگر آن است که این واقعه در زندگی سیاسی جامعه‌ی تبعیدی نیز جایگاه بایسته‌ی خود را ندارد و بیم آن می‌رود که در هاله‌ی ای از فراموشی فرو رود. بی‌اعتنایی به خرداد ۶۰ اما تنها به معنای فراموشی عمدی یا سهوی یک رویداد مهم تاریخی و ارج نگذاشتن به یاد کسانی نیست که به دست حکومتی تبهکار سر به نیست شدند. به این معنا نیز هست که واقعیت حضور گسترده‌ی نیروهای چپ‌گرا و دموکرات و آزادی خواه ما در یکی از مهم‌ترین وقایع سیاسی معاصر از صفحه‌ی تاریخ حذف می‌گردد.

برلن ۳۰ خرداد ۱۳۹۰

* با سپاس از یاری دوست محقق ناصر مهاجر.